

«آزاد اندیشی» را می توان قلب تپنده روشنفکری دانست

مفهوم روشنفکری حاوی عنصری تعیین کننده به نام آزاد اندیشی است که در مصداق و کاربرد روشنفکر نقش ایفا می کند.



خبرگزاری مهر- گروه دین و اندیشه: مفهوم روشنفکری حاوی عنصری تعیین کننده به نام آزاد اندیشی است که در مصداق و کاربرد روشنفکر نقش ایفا می کند و می توان آن را قلب تپنده روشنفکری دانست. این سؤال مطرح است که چرا مفهوم روشنفکری یا روشنفکری دینی تن به هیچ قالبی نمی دهد و در مقابل تمام تلاش های وحدت بخش سرکشی و سرپیچی می کند، به تعبیری مبسوط تر چرا نمی توان برای روشنفکری یا روشنفکری دینی چارچوب یا عرصه ای تعیین و تحدید کرد که مفهوم و مقبول همگان باشد و یا دست کم مفهوم و مقبول آنهایی باشد که خود را روشنفکر یا روشنفکر دینی می دانند. پاسخ خیلی ساده، این است که به نحوی تلویحی و قید ناشده مفهوم روشنفکری حاوی عنصری که به واقع نقش تقویمی و تعیین کننده ای در مفهوم روشنفکری و نیز در مصداق و کاربرد روشنفکر ایفا می کند، عبارتست از «آزاد اندیشی»؛ به بیانی دقیق تر، «آزاد اندیشی»؛ را می توان قلب تپنده روشنفکری دانست.

پیش از تحلیل قلب تپنده همه انواع روشنفکری لازمست متذکر شویم که از آن جهت که آزادی در فرهنگ معاصر مدرنیستی از مقام و منزلت ارجمند و شبه قدسی یا قدسی برخوردار است و این فرهنگ در جامعه ما به صور مختلف هم پیش از انقلاب وجود داشته و هم پس از انقلاب مورد تمجید و تبلیغ منظم تر، مؤکدتر، و آگاهانه تر قرار گرفته، واژه ترکیبی آزاداندیشی هم، به تبع، از بدو تولد مورد استقبال همه انواع مشرب ها، مکتب ها و چارچوب ارزشی-بینشی الهی، الحادی، اسلامی و مدرنیستی قرار گرفت. اعتراف کنیم که تا به امروز هیچ گونه تلاش تحلیل- مفهومی برای فهم و بازشناسی این مفهوم به غایت سرنوشت ساز یا سرنوشت سوز، نه از جانب روشنفکران یا روشنفکران دینی، و نه از جانب عالمان دین مدار یا اصولگرا یا سنت گرا، مشاهده نکرده ایم. اما چرا آزاد اندیشی قلب تپنده روشنفکری و از این طریق، قلب تپنده روشنفکری دینی است زیرا اگر تمام صورت ها و سیرت های تحقق یافته روشنفکری اعم از اروپایی-آمریکایی، ایرانی، عربی یا ترکی و یا آمریکای لاتینی را مورد تفحص ژرف قرار دهیم و تمام گونه های لیبرالیستی، سوسیالیستی، مارکسیستی، اگزیستانسیالیستی سارتری یا هایدگری، فاشیستی یا کانسرونیستی آن را مورد تدقیق قرار دهیم، متفطن خواهیم شد که به رغم تغایرها، تخالف ها و تعارض های شدید و ضعیف میان مبانی آنها و نیز میان مواضع استنتاج شده از آن مبانی، یک امر، یک موضع، یک نقطه عزیمت بنیانی در همه آنها مشترک است و آن آزاد اندیشی است.

همه انواع روشنفکرهای غربی و شرقی، الهی و الحادی، متقدم و متأخر، دینی و غیر دینی در این امر تلقی روی هم رفته همانند یا مشابهی دارند که انسانی که می خواهد روشنفکر شود بیش از این که غربی یا شرقی؛ الهی؛ یا الحادی، دینی یا غیر دینی شود، باید آزاد اندیش باشد؛ و این یعنی، پیش از اینکه جامعه مکتبی، مشربی، دینی، فلسفه ای، ایدئولوژی ای، جهان بینی ای برتن کند و سپس با آن زندگی کند و آن را، اگر زبان و امکاناتی داشته باشد، تبلیغ و ترویج کند لازمست آزاد اندیش باشد.

پیش از مبادرت به تحلیل مفهومی آزاد اندیشی، لازم است به نوعی دستاورد ممکن در همین جا بپردازیم. امکان دارد به نظر فیلسوف یا اندیشمندی چنین آید که: پس در نهایت، آن همه سخن از تعریف ناپذیری مفهوم روشنفکری به نحوی که جامع افراد و اغیار باشد، یک وجه اشتراک جهان شمول و فوق العاده فراگیر وجود دارد! آری! وجود دارد. لیکن بی درنگ باید بیفزاییم چه مبانی انسان شناختی، دنیا شناختی، هستی شناختی، معرفت شناختی، و ارزش شناختی اختیار کند و نهایتاً چه و یا چه نوع مواضع یا آرایبی را استنتاج و اختیار کند. بلکه مدعی است که روشنفکر باید هنگام اندیشیدن فارغ البال و رهیده از هرنوع شبکه ارزشی-بینشی باشد، خواه آن شبکه موروثی و تاریخی باشد خواه زمینه مند و اجتماعی، خواه آن شبکه لیبرالیستی باشد خواه سوسیالیستی و یا مارکسیستی، خواه مدرنیستی باشد خواه دین مدارانه، خواه الحادی باشد خواه الهی. ممکن است اندیشمندان فرضی ما از این دستاورد قلیل خشنود باشد از این که نهضت یا ممیزه ای ولو سلبی وجود دارد که همه گونه های روشنفکری را پیوند یا همبستگی می بخشد، اگر نه وحدت.

لازم می بینیم مشاهده ای تاریخی- تجربی را مورد توجه قرار دهیم. اگر چه کاملاً قابل فهم است که یافتن ممیزه ای مشترک میان همه انواع روشنفکری قدری مایه مسرت و آرامش می شود لیکن بلافاصله باید افزود که هنگامی که به جریانات مختلف روشنفکری سابق و حال می نگریم مشاهده می کنیم که تخالف ها و تعارض های بنیانی در عرصه های انسان شناختی، ارزش شناختی، دنیا شناختی، هستی شناختی و معرفت شناختی چنان گسترده و بیگران است که گویی هیچ گونه ممیزه مشترکی میان آنها وجود ندارد، و نه تنها در عرصه های بنیانی و شالوده ای فوق، که در موضع گیری های نظری- مفهومی مهم و سهمگینی چون نوع نظام اجتماعی-سیاسی و چگونگی تولید و توزیع ثروت و نیز تخالف ها بسیار جدی و تحدی آمیزند؛ و نه فقط در عرصه مبانی و نوع نظام اجتماعی-سیاسی که در عرصه هریک از مفاهیم ظاهراً معلوم و آشکاری چون آزادی، برابری، عدالت، تساهل، حقوق بشر و دموکراسی، مناقشاتی به اندازه

ای بنیانی و در مواقعی مواج و بی قرار است که هر گونه امید و دور نمای نیل به اجماع را در تمام زمینه های فوق منتفی می سازد.

برای فهم ملموس تر آنچه مورد نظر است، جان استیوارت میل(1806-1873) و کارل مارکس(1818-1883) را که هر دو به لحاظ تاریخی در دوره مشترکی می زیسته اند از جهت عرصه های بنیانی و نیز نوع نظام اجتماعی-سیاسی و بالاخره از جهت تلقی هایی که هر یک از مفاهیم تعیین کننده فوق داشته اند به مقایسه بنشانیم؛ و یا اگر خواسته باشیم افراد بیشتری را لحاظ کنیم خوبست تلاش کنیم میان افراد ذیل که جملگی بخش نهایی و بلوغ یافته عمرشان را در بخشی از قرن بیستم گذرانده اند: میلووانژیلاس(-1911)فرانتس فانون(1893-1961)، هربرت مارکوزه(1898-1979)، اریک فروم(1900-1980)، ولادیمیر لنین(1870-1924)، رزا لوکزامبورگ(1870-1919)، ماهاتما گاندی(1869-1948). به جرئت می توان گفت که در هیچ یک از عرصه های بنیانی فوق هیچ اشتراکی نمی توان میان جمیع آنها یافت. اگر دوتن از روشنفکران بنام فوق را در یکی، دو موضع همسو و هم جهت بباییم با کمی تأمل درخواهیم یافت که درباره سایر مواضع مهم دیگر هیچ وجه اشتراکی ندارند، و به علاوه، این دو تن در همان یکی، دو موضع با سایرین در تعارض و یا، دست کم، در تغایرند.

اما اصل نهایی یک چنین کاوش صبورانه بیشتر از این است که با ما بگوید: #171; آزاد اندیشی ممیزه ای سلبی است نا ایجابی؛ یعنی، فقط این نیست که آزاد اندیشی به ما نمی گوید به چه بیندیشیم و چگونه بیندیشیم و نهایتاً چه آرا یا مواضعی را اخذ و اختیار کنیم. بلکه به همین درجه از اهمیت، آزاد اندیشی به ما نمی گوید به چه نیندیشیم و چگونه نیندیشیم و نهایتاً چه آراء، مواضع یا نظریه هایی را اخذ و اختیار نکنیم. به عبارت ساده تر، آزاد اندیشی درباره موضوعات اندیشیدن، چگونگی اندیشیدن و چیستی اندیشه ها و آراء پذیرفتنی نفاً و اثباتاً به ما هیچ سخنی نمی گوید.

حال که روشن شد آزاد اندیشی چه کارها و کارکردهایی را نمی تواند انجام دهد، لاجرم باید از وجود آن پرسش کرد: آزاد اندیشی چگونه وجودی است و یا چه نوع وجودی است با توجه به تحلیل فوق، به نظر می رسد که می توان آزاد اندیشی را به گونه ای شبیه اصول منطق صوری دانست. یعنی، همان طور که اصول منطقی صوری به هیچ وجه و در هیچ عرصه ای(علوم طبیعی، علوم اجتماعی، علوم انسانی) نمی تواند هیچ چگونه موضع گیری محتوایی صورت بخشد(و به همین خاطر هم هست که آن را صوری نامیده ایم) به همین ترتیب هم، آزاد اندیشی نه درباره موضوعات اندیشی، و نه درباره چگونگی اندیشیدن، و نه درباره مواضع و آراء مأخوذ و مختار نفاً یا اثباتاً به ما هیچ نمی گوید.

اما اینک می خواهیم از این فراتر رفته تصریح کنم که آزاد اندیشی از اصول منطق صوری هم کم ادعتر، صامت تر، و عقیم تر است زیرا اصل عدم اجتماع نقیضین، به منزله یکی از اصول مهم منطق صوری، اگر چه درباره هیچ گزاره و یا دعوی معرفتی، هیچ موضع گیری ای نمی کند لیکن دست کم با استواری تمام به ما می گوید که اگر بگویید: #171; نور مرکب از حرکت ذرات نامرئی بسیار ریز است؛ دیگر نمی توانید بگویید: #171; نور مرکب از حرکت ذرات نامرئی بسیار ریز نیست؛. اینک از خود سؤال کنیم: آزاد اندیش یا دین اندیش، مدرنیست لیبرال یا مدرنیست سوسیال گفته است که آن را نباید پذیرفت و یا باید پذیرفت و یا با آزاد اندیشی مغایر یا معارض است پاسخ این سؤال را نه با مجادله و خطابه که با رجوع به مصادیق بیّن و آشکار روشنفکری باید جستجو کرد.

اینک نوبت به تحلیل مفهومی آزاد اندیشی می رسد. آزاد اندیشی سلبی است نه ایجابی. برای توضیح آن، افزوده بودیم که آزاد اندیشی مدعی است که روشنفکر باید هنگام اندیشیدن فارغ بال و رهیده از هر نوع شبکه خواه لیبرالیستی و خواه سوسیالیستی، خواه مدرنیستی و خواه دین مدارانه، اینک باید قدری آن توضیح را اصلاح کرد. #171; آزاد اندیشی مدعی است که ...؛ بسیار مسامحه آمیز و گمراه کننده است زیرا ادعا کار ما انسان هاست! بنابراین باید گفت: برخی از ما آدمیان ظاهراً به همه و من جمله به خودمان، اما درواقع به دیگران، توصیه می کنیم که هنگام اندیشیدن از هر نوع شبکه یا نظام ارزشی-بینشی فارغ بال و رهیده باشید، و آزاد اندیشی چیزی نیست جز همین توصیه، و البته باید روشن باشد که در بطن این توصیه، دعوی خاصی از ناحیه من و مای توصیه کننده نهفته است. که بی هیچ فرض و پیش فرضی، و بی هیچ ارزش و بینشی، دینی یا غیردینی، الهی یا الحادی، چنین کرده ایم و آراء و مواضع استنتاج شده مأخوذ و مختاریم حقیقت محض و عریان است؛ و به علاوه اگر چه شما هم چنین کنید، به همین آراء و مواضع مأخوذ و مختار ما خواهید رسید. اما آنچه به غایت سرنوشت ساز و تعیین کننده است پاسخ این سؤال معرفت شناختی است: آیا می توان بی هیچ مبانی و مفروضاتی، و بی هیچ تعلقات و تلقیاتی(صادق یا کاذب، دینی یا خارج دینی رحمانی یا نفسانی، الهی یا شیطانی) آراء و مواضعی را استنتاج کرد بدین سؤال در خلال تحلیل مفهومی آزاد اندیشی خواهیم پرداخت.